

به نام خدا،

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار 🙏

🌸 برنامه ۸۵۷، غزل ۱۶۹۹ 🌸

🌸 دل را ز من بپوشی، یعنی که من ندانم
خط را کنی مسلسل، یعنی که من نخوانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

با پریدن از فکری به فکر دیگر یکریز و پی در پی، بدون باز کردن ذره‌ای فضا در اطراف هر اتفاق و رفتن به فضای قضاوت و مقاومت، سلب مسئولیت از خود و دیگران را مقصر دانستن، گرفتن حس امنیت از مرکز همانیدگی‌ها و پیش بردن کارها با عقل جزوی، فضای عدم را می‌بندی و آنگاه با این کار، در عمل می‌گویی که من می‌دانم و اجازه نمی‌دهی تا خداوند با قضا و کن‌فکان خود، در تو عمل کند. با این کار به او می‌گویی تو نمی‌دانی. حال آنکه خداوند بر هر چیز آگاه است و به همه چیز احاطه دارد و عقل ذهن بسیار جزوی و ناکارگر است.

🌸 عقلم ببرد از ره کز من رسی تو در شه
چون سوی عقل رفتم، عقلم نداشت سودم
غزل ۱۶۸۹
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۹

ذهن با حل هر مسئله، هزاران مسئله دیگر ایجاد می‌کند و نهایت کاری که می‌تواند انجام دهد، مانع‌سازی، مانع‌بینی، دشمن‌سازی، دشمن‌بینی، مسئله‌سازی و مسئله‌بینی و انداختن انسان، از چاله به چاه است.

🌸 بس گریزند از بلا سوی بلا
بس جهند از مار، سوی ازدها

🌸 حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود
آنکه جان پنداشت، خون‌آشام بود

🌸 در بیست و دشمن اندر خانه بود
حیله فرعون، زین افسانه بود
مثنوی معنوی، دفتر اول تا ۹۱۷ تا ۹۱۹

و تمام این‌ها بدین خاطرست که دید ذهن، معیوب است و خراب و باید دید ناقص و بیمار خود را در دید کامل و درست زندگی رها کند تا درست ببیند و اینگونه خرابی به بار نیآورد.

🌸 دیدم ما چون بسی علت دروست
رو فنا کن دید خود در دید دوست

🌸 دیدم ما را دید او نِعَمَ الْعَوَضِ
یابی اندر دید او کل غَرَضِ
مثنوی معنوی، دفتر اول ۹۲۱ تا ۹۲۲

🌸 بر تخته خیالات آن را نه من نیشتم؟
چون سر دل ندانم کاندن میان جانم؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

ای انسان به خواب رفته در ذهن، که با خود و همانیدگی‌هایت نرد عشق می‌بازی، چگونه می‌پنداری که من نمی‌دانم و از آنچه سلسله‌وار از ذهن تو بدون ذره‌ای وقفه می‌گذرد، آگاه نیستم؟
حال آنکه اگر آگاه و بیدار شوی، می‌بینی که ذهن و هر آنچه اسیرش هستی، توهمی بیش نیست و حقیقت راستین و حقیقی منم؛ و جان اصلی تو من هستم!

🌸 از آفتاب بیشم، ذرات روح پیشم
رقصان و ذکرگویان سوی گهرفشانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

با راندن همانیدگی‌ها به اطراف و دسترسی به مرکز عدم، اصل و گوهر وجودی انسان که اشرف مخلوقات است، نمایان می‌شود و در این حالت است که از تمام برکات زندگی برخوردار می‌گردد و با پرهیز، تسلیم، صبر، شکر و رضا خلاق می‌شود و نیروی زنده زندگی در او پویا!

گر نور خود نبودی، ذرات کی نمودی؟
ای ذره، چون گریزی از جذبہ عیانم؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

حقیقت وجودی انسان، فقط در صورت فضاگشایی و خالی شدن از هر نوع همانیدگی آشکار می‌شود و خداوند هر لحظه با قضا و کن‌فکان خود، آماده فیض رساندن به تمام ذرات است و گریزی از این طرح الهی وجود ندارد. پس باید از همانیدگی‌ها خالی شد تا ذرات وجود انسان در اثر ارتعاش به مرکز عدم به لرزه درآید و گهر فشانی کند.

پروانه وار عالم پران به گرد شمعم
فریش می‌فرستم، پریش می‌ستانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

تمام ذرات عالم، دانسته یا نادانسته گرد زندگی پرواز می‌کنند و می‌گردند. اما ذره‌ای از این ذرات، خرد و شکوه الهی را دریافت می‌کند و لایق پذیرش هدیه زندگی می‌گردد، که پر همانیدگی‌هایش را بیندازد.

در خلوتست عشقی زین شرح شرحه شرحه
گر شرح عشق خواهی، پیش ویت نشانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

عشق الهی و مرکز عدم، دور از چشم نامحرم ذهن است و برای ورود به این خلوت، امکانات پنهانی مهیاست و آن، انبساط و فضاگشایی است.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگوئید از طریق انبساط
مثنوی معنوی، دفتر اول، ۲۶۷۰

که درون سینه شرح داده‌ایم
شرح اندر سینهات بنهاده‌ایم
مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ۱۰۶۷

که آلم نَشْرَحْ نه شرحت هست باز؟
چون شدی تو شرح‌جو و کدیه‌ساز؟
مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ۱۰۷۱

ور زآنکه در گمانی، نقش گمان ز من دان
زان نقش منکران را در قعر می‌کشانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

خداوند است که تمام امور ما را هدایت می‌کند و پیش می‌برد و هموست آگاه به تمام افکار و اعمال ما. اگر در توهمات و شک‌های من ذهنی هستی، بدان که همه از سمت من است. بودن تو در ذهن و بستن فضا باعث می‌شود تا تو را در قعر چاه همانیدگی‌ها بکشانم. یعنی در هر وضعیتی که باشیم، زندگی ما را پیش خواهد برد، تا در انتها آن چیز را درک کنیم و ببینیم. هر لحظه مختاریم که انتخاب کنیم فضا را باز کنیم یا با بستن فضا، قضاوت و مقاومت، در قعر چاه باشیم.

ور زآنکه در یقینی، دام یقین ز من بین
زان دام مقبلان را از کفر می‌رهانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

اگر در این لحظه بی‌هیچ قضاوت و مقاومتی فضا را گشودی، با پرهیز، تسلیم، صبر، شکر و رضا به دام زندگی می‌افتی و لایق شکار خداوند می‌شوی، از دام همانیدگی‌ها می‌رهی و مقبل و نیک‌بخت می‌شوی.

چهار نیکبخت کسی که خدای خواند تو را
در آ در آ به سعادت درت گشاد خدا

که برگشاید درها؟ مفتاح الابواب
که نزل و منزل بخشید؟ نحن نزلنا
غزل ۲۱۷

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۷

ور درد و رنج داری، در من نظر کن از وی
کان تیر رنج نجهد الا که از کمانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

هیچ دردی به انسان نمی‌رسد و خاطرش را مکدر نمی‌سازد، مگر که از دستان توانگر زندگی خارج شده باشد و علت آن همان همانیده شدن با چیزها و مبتلا به ریب‌المنون شدن، برای انتباه و بیداری از این وضعیت ایجاد شده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند و خدا به هر چیز داناست. *
قرآن کریم، سوره تغابن، آیه ۱۱

ور رنج گشت راحت، در من نگر همان دم
می‌بین که آن نشانه‌ست از لطف بی‌نشانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم
نسبت مکن به غیر که این‌ها خدا کند
حافظ، غزل ۱۸۶
-حافظ، غزلیات، غزل شماره ۱۸۶

فقط در صورتی می‌توان به راحتی رسید و از رنج بی‌پایان ذهن رهید، که فضا را باز کرد و هر لحظه، در تسلیم بود و این حالت راحتی و فراغ خاطر داشتن، فقط و فقط از مرکز عدم برمی‌خیزد و نشانه‌ای از لطف بی‌نهایت زندگی است.
خداوند هر لحظه با قضا و کن‌فکان خود در این کار است، فقط باید با راندن همانیدگی‌ها به اطراف، اجازه عبور نور زندگی در مرکز داده شود تا شادی، برکت، فراوانی حاصل از آن، هر چهار بعد انسان را سیراب کند.

هر جا که این جمالست، داد و ستد حلالست
وانجا که ذوالجلالست من دم زدن تنانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

اینجا دویی نگنجد، این ما و تو چه باشد؟
این هر دو را یکی دان، چون در شمار مایی
غزل ۲۹۶۵
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۵

انسان، در هر حالی که باشد، اگر فضا را بگشاید و اجازه دهد تا خداوند با قضا و کن‌فکان خود در او اثر کند و تسلیم باشد، در اثر گشودن این فضا، همه خیر رحمت و برکت می‌شود، به شرطی که دویی از میان برخیزد.
هر گاه دویی از میان برخیزد و با گشودن فضا در راستای قضا و کن‌فکان خداوند قرار گیرد، در این حالت هر چه از این فضا برخیزد، همه رحمت است و برکت، فراوانی و شادی بی‌سبب، ان‌شالله!

والسلام

-با احترام، سرور از شیراز